

انسان در میان

نگاهی به متن "انسان در میانه جهان" نوشته محمدحسین قدوسی / حکمت نامتناهی ۲: متن نخست

محمد رضا لیب

بیست و نهم مهرماه هزارو چهارصد و چهار

ابتدا تلاش خواهیم کرد نگاهی به متن بیندازم و سپس از نظرگاه هرمنوتیکی به گفت‌وگو با متن برآیم. متن مجموعه‌ای از نکات منظم و ترتیبی است درباره وضعیت انسانی در «جهان محدود و پرنقص» و راه‌حل اساسی نجات از ناکامی‌ها. محور اصلی متن این است که ناکامی، جهل و نقص انسان ریشه بیرونی ندارند و علاج واقعی در بازگشت به «خویش‌نجام نامتناهی» است. خلاصه نکات کلیدی به ترتیب مضمونی:

۱. ماهیت جهان و خواست نامتناهی انسان

جهان مملو از محدودیت، نقص، رنج و اضطراب است؛ انسان موجودی ضعیف و ناتوان نسبت به این محدودیت‌هاست، اما خواسته‌ها و تمایلات او نامتناهی‌اند و این بی‌انتهایی در میان انسان‌ها و نظام‌های اعتقادی/ایدئولوژیک تفاوتی ندارد (بندهای ۱ و ۲).

۲. سراب وعده‌های مکاتب در آینده مبهم

مکاتب و مکتب‌ها وعده هدایت داده‌اند اما در عمل ناکام مانده‌اند و برای نجات، امید به «آینده قطعی» می‌دهند؛ متن این امیدآفرینی را از نظر منطقی و برهانی ناکافی می‌داند، زیرا معلوم نیست چرا تلاش‌های آینده قطعاً بهتر خواهند بود (بندهای ۲، ۵ و ۶).

۳. پارادوکس استمرار تلاش انسانی

با وجود تکرار ناکامی‌ها، انسان تلاش را کنار نمی‌گذارد — این پایداری نیازمند توضیح است — و پرسش اصلی این است که چرا انسان باید دوباره اهداف ناموفق گذشته را پی بگیرد، به‌ویژه وقتی شواهد عملی تغییر اساسی نشان نمی‌دهد (بندهای ۳ و ۴).

۴. نقد پناه بردن به علل/هدف‌های بیرونی (چه زمینی چه آسمانی)

حتی اگر یک مبدا/خالق آسمانی فرض شود، متن تأکید می‌کند که صرف وجود مبدا کافی نیست مگر اینکه زندگی انسانی و تلاش او «معقول» شود؛ به عبارت دیگر، هدف بیرون از «خویش‌نجام انسانی جامع» نمی‌تواند جهل و نقص فرد را برطرف کند (بندهای ۷ و ۸).

۵. تبیین رشد و ازخودبیگانگی

متن به‌طور توصیفی مراحل رشد را مرور می‌کند: در مراحل ابتدایی (جنینی و کودکی) انسان نسبت به خود متوازن، شاد و مسلط است؛ نخستین مراحل جهل و اضطراب وقتی رخ می‌دهد که ظرفیت شناختی و وجودی افزایش می‌یابد و توجه به غیر شکل می‌گیرد. «ازخودبیگانگی» و فراموشی خویشتن عامل ورود به چرخه جهل و نقص است (بندهای ۱۱-۱۵).

۶. نقطه عطف و دو راه پیش روی انسان

وقتی فرد به مرحله‌ای می‌رسد که خواهان کمال علمی/عملی می‌شود، دو مسیر ممکن است پیش آید:

○ پناه بردن به جهان بیرونی و تشدید دوری از خویشتن (که منجر به افزایش جهل، نقص و ناکامی می‌شود)،
یا

○ بازگشت آگاه به خویشتن و درک نامتناهی آن (بندهای ۱۶-۱۸).

۷. ساختار حرکت اصیل و حصول کامیابی

بازگشت واقعی به خویشتن همراه با چهار عنصر هم‌زمان رخ می‌دهد: (۱) درک و آگاهی میدان انتخاب و خویشتن، (۲) انتخاب و اراده هدف، (۳) عمل بیرونی متناسب با آن انتخاب، و (۴) وصول/کامیابی به آن هدف. در این مسیر، هدف درون فرد است و بنابراین در دسترس و قابل تحقق (بند ۱۹).

نتیجه‌گیری کلی اینست که ناکامی‌های انسان ناشی از دوری از «منبع حقیقی عینیت و دانایی و توانایی» (یعنی حقیقت نامتناهی انسانی) است؛ تلاش بیشتر در مسیر بیرونی دوری‌جویانه نه تنها مشکل را حل نمی‌کند که آن را تشدید می‌کند؛ در مقابل، بازگشت خردمندانه به خویشتن نامتناهی، روند افزایش آگاهی و رسیدن به کامیابی واقعی را ممکن می‌سازد (بند ۲۰). و البته یک ادعای بزرگ در متن هست که تنها «ذات/هویت انسانی نامتناهی» می‌تواند علاج باشد هیچ عامل قطعی بیرونی توان رفع ناامیدی را ندارد؛ تنها آنچه در دسترس است، خود انسان جامع (ذات نامتناهی او) است که می‌تواند زمینه علاج جهل، نقص و ناکامی باشد. متن سه مشکل بنیادین را نام می‌برد: جهل، نقص و ناکامی (بندهای ۹ و ۱۰). به اختصار می‌توان گفت که کاربرد «خویشتن جامع» (نه خود مقابل غیر) و «انسان نامتناهی» کلیدی است و همه تحلیل‌ها حول این مفاهیم شکل می‌گیرند و تشخیص سه ریشه بنیادین مشکل (جهل، نقص، ناکامی) چارچوب تحلیلی متن را تشکیل می‌دهد و البته متن ترکیبی از تحلیل فلسفی وجودی (ماهیت انسان و خویشتن) و توصیف روان‌تکوینی رشد است؛ هدف نهایی ارائه راه‌حل درونی فردی است تا توجیه صرفاً اجتماعی یا آسمانی که همین نتیجه‌گیری به نظر می‌رسد می‌تواند محل پرسش و گفت‌وگو باشد.

در بخش بعدی تلاش می‌کنم تا به اختصار به سراغ متن بروم و گفت‌وگویی با متن سامان دهم:

۱. مفهوم «میان» و انسان در میانه‌ی جهان

متن از همان آغاز با عنوان «انسان در میانه‌ی جهان» موقعیت هستی‌شناختی انسان را به صورت میان‌بودگی (In-between) توصیف می‌کند. این واژه از حیث پدیدارشناختی و وجودی اهمیتی بنیادین دارد: انسان نه در بیرون از جهان است (چون او جزئی از آن است) و نه کاملاً درون آن حل شده است (چون در برابرش می‌ایستد و می‌اندیشد). به بیان دیگر، «میان» نه مکانی هندسی بلکه نحوه‌ی بودن است: بودن در تنش میان محدودیت و بی‌کرانگی، میان نقص و طلب کمال، میان جهل و میل به دانایی.

این نگاه، یادآور سه تبار بزرگ فلسفی است:

- در هرمنوتیک گادامری، میان عرصه‌ی فاصله و امتزاج افق‌ها است؛ جایی که فهم، نه در درون سوژه شکل می‌گیرد و نه در بیرون در ابژه، بلکه در «میان» آن دو در گفت‌وگو زاده می‌شود.
- در فلسفه‌ی گفت‌وگو (بوبر)، میان همان عرصه‌ی بینابودگی من و تو است؛ جایی که واقعیت حقیقی نه در «من» است و نه در «تو»، بلکه در میان رابطه حضور می‌یابد.
- در اگزیستانسیالیسم هیدگری نیز، انسان به عنوان Dasein همیشه «در-جهان-بودن» است؛ یعنی درگیر با افق معنا در میانه‌ی بودن‌ها.

بنابراین، تعبیر متن از انسان در میانه‌ی جهان – هرچند ظاهراً متأثر از سنت حکمت وجودی و عرفانی ایرانی است – در یک زبان هرمنوتیکی قابل ترجمه است: انسان موجودی است میان بی‌نهایت‌ها، و این میان در خوانش دیالوگی همان میدان امکان معنا و گشودگی و دیالوگ است.

۲. اهمیت مفهوم میان در فهم وضعیت انسان معاصر

در فلسفه‌ی معاصر، به‌ویژه در هرمنوتیک، مسئله‌ی اصلی دیگر «شناخت حقیقت مطلق» نیست، بلکه «فهم وضعیت انسانی در میانه‌ی تاریخ، زبان و قدرت» است. انسان امروز، درست همان‌گونه که متن وصف می‌کند، در وضعیتی از رنج و اضطراب و بی‌نهایت‌خواهی گرفتار است. اما تفسیر این وضعیت در هرمنوتیک به‌گونه‌ای دیگر است: گادامر تأکید می‌کند که انسان همیشه در میانه‌ی سنت و زمان حال است. ما از پیش در افق فهمی ایستاده‌ایم که ما را محدود و در عین حال ممکن می‌کند. این محدودیت ضعیف نیست بلکه شرط امکان معناست. بوبر از زاویه‌ای دیگر نشان می‌دهد که انسان مدرن وقتی به «من-آن» فرو می‌گلتد و جهان را شیء می‌سازد، از میانه‌ی گفت‌وگویی رانده می‌شود. نجات در بازگشت به رابطه‌ی زنده‌ی من-توست، نه در انزوای فردی و نه در آرمان کلی متافیزیکی.

از این دید، مفهوم «میان» نه صرفاً مکانی تراژیک بلکه عرصه‌ی تحقق معناست؛ یعنی آن‌جا که انسان در گفت‌وگو با دیگری، با جهان و با خویشتن، خود را می‌فهمد.

۳. نقد هرمنوتیکی متن در باب ازخودبیگانگی

متن «حکمت نامتناهی» مسئله‌ی رنج و ازخودبیگانگی را به‌درستی تشخیص می‌دهد، اما راه حل آن را در بازگشت به خویشتن جامع و نامتناهی می‌بیند. این راه، در نگاه نخست، یادآور نوعی عرفان انسان‌گرایانه است که در آن انسان حامل الوهیت یا بی‌نهایت است و باید از غفلت به خود بازگردد.

اما از منظر فلسفه‌ی گفت‌وگو و هرمنوتیک، این راه حل دچار دو مشکل بنیادین است:

الف) خویشتن جامع به مثابه سراب بی‌واسطگی

در فلسفه‌ی گفت‌وگو، هیچ «خویشتن اصیل بدون دیگری» وجود ندارد. خود انسان همیشه در نسبت و در گفت‌وگو شکل می‌گیرد. آنچه متن «بازگشت به خویشتن جامع» می‌نامد، از منظر بوبر، نوعی انزوای متافیزیکی است: گریز از میان‌بودگی گفت‌وگویی به درون یگانگی مطلق. اما خود حقیقی در نسبت من-تو پدیدار می‌شود، نه در بازگشت به تنهایی ناب. هر بازگشت به خود، اگر بدون رابطه باشد، به خودشیفتگی متافیزیکی می‌انجامد.

ب) حذف تاریخت و زبان

در هرمنوتیک گادامری، فهم و آگاهی همیشه تاریخی و زبانی است. بنابراین هیچ دسترسی بی‌واسطه‌ای به حقیقت یا «خویشتن ناب» وجود ندارد. متن وقتی از ذات نامتناهی انسان سخن می‌گوید، عملاً تاریخت فهم را حذف می‌کند. در نتیجه، راه نجات را به تجربه‌ای ماورای تاریخ می‌سپارد، نه به گفت‌وگویی در درون تاریخ.

۴. ازخودبیگانگی به‌مثابه مسئله‌ی دیالوگ

اگر با بوبر و ریکور سخن بگوییم، ازخودبیگانگی یعنی فقدان رابطه‌ی زنده با دیگری و با خویشتن در افق معنا. متن به‌درستی می‌گوید ریشه‌ی جهل و نقص، «توجه افراطی به غیر» است؛ اما آنچه نادیده می‌گیرد، ضرورت دیگری برای خویشتن است. بدون دیگری، خود نیز تهی می‌شود. راه خروج از ازخودبیگانگی، نه بریدن از دیگری، بلکه بازسازی رابطه‌ی گفت‌وگویی است؛ یعنی بازگشت به میانه، نه فرار از آن.

از این منظر، «میانه» خود راه نجات است: نه بازگشت به ذات درونی متافیزیکی، و نه غرق‌شدن در کثرت بیرونی. بلکه زندگی در تنش میان من و تو، میان خود و جهان، میان سنت و اکنون.

۵. آیا خویشتن جامع سراب است؟

پاسخ هرمنوتیکی و دیالوگی مثبت است، اما با قید و شرط. اگر «خویشتن جامع» به معنای بازگشت به هویتِ ناب، بی واسطه و ماورای گفت‌وگو باشد، آری، آن سراب است. زیرا چنین خویشتنی نه تاریخی است، نه زبانی، و نه میان‌ذاتی؛ در نتیجه، هیچ نشانی از انسان واقعی ندارد. اما اگر آن را بازخوانی کنیم به مثابه‌ی *افق‌گشوده‌ای از معنا* که در گفت‌وگو با جهان و دیگری تحقق می‌یابد، آنگاه می‌توان گفت «خویشتن جامع» همان میدانِ گفت‌وگوست؛ جایی که انسان با پذیرش محدودیت خویش به امکانِ بی‌نهایتِ معنا دست می‌یابد، نه به بی‌نهایتِ مطلق.

۶. جمع‌بندی: امکان خروج از وضعیت

متن مذکور راه نجات را در درون‌گرایی و بازگشت به ذاتِ نامتناهی انسان می‌بیند. و متن حاضر از دریچه فلسفه‌ی دیالوگ و هرمنوتیک این درون‌گرایی را نقد می‌کنند و می‌گویند نجات در *میان* است: در بازگشت به دیالوگ، در پذیرش محدودیت به مثابه شرط معنا، و در زیستن با دیگری و می‌توان گفت از خودبیگانگی نه با گسستن از جهان بلکه با بازسازی رابطه‌ی معنا با آن پایان می‌یابد.

پس می‌توان گفت:

خویشتن جامع اگر به صورتِ ذاتِ مطلق فهمیده شود، سراب است؛ اما اگر به صورتِ میدانِ گفت‌وگوی زنده میان انسان، دیگری و جهان تفسیر شود، همان امکان خروج از بحران است. در این معنا، «میان» نه محل رنج، بلکه جایگاه رستگاری است.